

بررسی تناقض‌های بین حضور جنیان در کربلا با آیه جنود غیبی خداوند

محمد جعفر میلان نورانی^۱

مجید کیهانفر^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۲

چکیده

در متون مقتل سیدالشهداء علیه السلام، ماجرای رویارویی آن حضرت با جنیان در کربلا مطرح شده است. امام علیه السلام در آن ماجرا اعلام آمادگی جنیان برای همکاری با امام علیه السلام در مبارزه با لشکر ظلم را نمی‌پذیرد. صالحی نجف آبادی با استناد به آیه ۹ سوره انفال، روایت مزبور را ناصحیح می‌داند. براساس این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از خداوند برای نصرت در جنگ بدر کمک خواست و خدا نیز توسط لشکری نامرئی حضرت را یاری کرد، امام حسین علیه السلام نیز بایستی به تبع جد گرامی‌اش، این همکاری را می‌پذیرفت. برخی به نقد و بررسی دیگاه صالحی پرداخته‌اند. این مقاله با رویکردی تحلیلی در پی پاسخ‌گویی به نقدهای

۱. پژوهشگر دین و کارشناسی ارشد مؤسسه مذاهب اسلامی قم. Bna4086@gmail.com
۲. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی جامعه المصطفی العالمیه واحد اصفهان.
Majidsarkoobi1363@gmail.com

مطرح شده است.

کلیدواژه‌ها: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام حسین علیه السلام، کربلا، جنگ بدر، جنیان، صالحی نجف آبادی.

مقدمه

بازخوانی وقایع ثبت شده درباره نهضت حسینی و نقد برخی گزارش‌های موجود در مقاتل، یکی از چالشی‌ترین مباحث میان تاریخ‌نویسان و تحلیل‌گران تاریخ است که دامنه آن، گاه به امور اعتقادی و حتی سیاسی نیز می‌رسد. همه این‌ها ناشی از این است که افراد، پایه‌های اعتقادی خود را بر برخی از وقایع تاریخی مبتنی کرده‌اند، که ایجاد تشکیک در آن وقایع را به منزله تزلزل در باورهای خویش می‌بینند. یکی از همین گزارش‌ها، روایتی است که در آن، گروهی از جنیان نزد امام حسین علیه السلام در کربلا آمده و اعلام جانبازی و جان‌فشانی در رکاب آن حضرت می‌کنند؛ ولی حضرت این درخواست را رد می‌کند.

صالحی نجف آبادی، نظریه «عدم علم امام حسین به شهادت خویش در کربلا» را حدود نیم قرن پیش مطرح ساخت و با واکنش دامنه‌داری از سوی برخی صاحب‌نظران نیز مواجه شد. در خلال همین نظریه، به بررسی این روایت پرداخته و آن را منافی و معارض با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند، چرا که رسول گرامی در جنگ بدر از موجودات مرموز غیبی کمک گرفت و بردشمن پیروز شد. به هر تقدیر، این نظرایشان با انتقاداتی مواجه شده است، که این نوشتار به بازخوانی آنها می‌پردازد.

به نظر می‌رسد، منتقدان نظریه صالحی که معتقدند امام علیه السلام به شهادت خویش علم داشته است، تمام گزارش‌های تاریخی و روایات مربوط به واقعه کربلا را نیز در راستای «عالم بودن امام به شهادت خویش» تنظیم می‌کنند. به طوری که اگر یک گزارش موافق با این رویکرد باشد، آن را قبول، وگرنه آن را رد می‌کنند. از این رو، آنان چون بر این باورند که امام علیه السلام علم به شهادت خویش داشته و قصد پیروزی بر یزیدیان را نداشته است، گزارش جنیان را نیز قبول کرده‌اند و به همین خاطر هم کمک موجودات مزبور را قبول نفرموده است.



نوشتار حاضر در فضایی کاملاً بی طرف و بدون پیش فرض، به بازخوانی نقد نظریه صالحی و مطالعه و بررسی پاسخ‌های صادر شده از سوی دیگر نویسندگان به نظریه وی می‌پردازد. باید یادآور شد، این نوشتار درصدد تأیید یا رد حضور جنیان در کربلا و بررسی «سندی» روایت مزبور نیست، بلکه صرفاً در مقام نقد محتوایی آن با استناد به آیه «جنود غیبی خداوند»، که به نظر می‌رسد نخستین بار صالحی نجف آبادی آن را مطرح کرده، و بررسی نقدهای صادر شده به ایشان پرداخته است.

در زمینه پیشینه تحقیق، می‌توان به مقالاتی نظیر «بررسی تطبیقی تصاویر جنیان حاضر در کربلا در کتب چاپ سنگی عصر ناصری با روایات اسلامی: مطالعه موردی طوفان البكاء» نوشته لعل شاطری و دیگران (۱۳۹۷ش)، «وضعیت کافران و مجاهدان و پاداش شهدا و آثار و عوامل پیروزی در جنگ بدن: از منظر قرآن و روایات» اثر تابان و دیگران (۱۳۹۷ش)، «چگونگی تمثیل فرشتگان با تأکید بر رویکرد قرآنی» نگارش روحی برندق و نجیبی (۱۴۰۱ش) اشاره کرد. نوشتار حاضر به طور ویژه به بررسی روایت حضور جنیان در کربلا، با محوریت نظریه آقای صالحی می‌پردازد.

روایت حضور جنیان در کربلا

ابن طاووس (۱۳۴۸ ب: ۶۷-۶۹)، مکالمه موجودات مرموز و ورا انسانی با سید الشهداء علیه السلام در کربلا را اینگونه گزارش می‌کند: وَأَنْتَهُ أَفْوَاجٌ مِنْ مُؤْمِنِي الْجِنِّ فَقَالُوا لَهُ يَا مَوْلَانَا نَحْنُ شَيْعَتُكَ وَأَنْصَارُكَ فَمُرْنَا بِمَا تَشَاءُ فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوِّ لَكَ وَأَنْتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ فَجَزَاهُمْ خَيْرًا... أَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ: «قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ». فَإِذَا أَقَمْتُمْ فِي مَكَانِي فِيمَا يُمْتَحَنُ هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَعُوسُ وَبِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنًا حُفْرَتِي... وَلَكِنْ تَخْضَرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ وَهُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ... فَقَالَتِ الْجِنُّ نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَابْنَ حَبِيبِهِ لَوْلَا أَنَّ أَمْرَكَ طَاعَةٌ وَأَنْتَ لَا يَجُوزُ لَنَا مَخَالَفَتُكَ لَخَالَفْنَاكَ وَقَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَقَالَ لَهُمْ وَنَحْنُ وَاللَّهِ أَفَدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْتِنَا وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْتِنَا»؛ و گروه‌هایی از مؤمنان جن

آمدند و عرض کردند: «آقا، ما شیعیان و یاران شما ایم. هر چه خواهید دستور دهید، اگر دستور بدی که همه دشمنان تو کشته شود و تواز جای خود حرکت نکنی، ما دستور را اجرا می‌کنیم». حضرت فرمود: «خداوند به شما پاداش نیک بدهد... مگر نخوانده‌اید قرآنی را که به جدم رسول خدا فرود آمده است؟ که می‌فرماید: «اگر در میان خانه‌های خود باشید، آن که مرگ برایشان مقدر شده است به سوی بستر مرگ خویش می‌روند (آل عمران/۱۵۴)». (و گذشته از این) اگر من در وطن خود بمانم، پس این مردم نگون سار به چه وسیله آزمایش شوند؟ و چه کسی در قبر من جایگزین خواهد شد؟... ولی شما روز عاشورا حاضر شوید». جنیان گفتند: «به خدا قسم اگر نه این بود که دستورات تو لازم الاجراست و ما را به مخالفت آن راهی نیست، در این مورد مخالفت می‌کردیم و همه دشمنان تو را پیش از آنکه دسترسی به تو پیدا کنند، می‌کشتیم». فرمود: «به خدا قسم ما به این کار از شما تواناتریم، و لکن مرحله‌ای است آزمایشی تا راه برای هرکس که هلاک شود و یا زندگی جاوید یابد، روشن و نمایان گردد» (ابن طاووس، ۱۳۴۸ الف: ۶۷، ۶۸).

در گزارش فوق مشاهده می‌شود که امام علیه السلام، نه از جنیان و موجودات ماورایی کمک می‌خواهد، و نه حتی وقتی خود آن موجودات به صورت داوطلبانه اعلام همکاری می‌کنند، درخواست آنان را می‌پذیرد. این روایت به نظر صالحی، از تاریخ پژوهان معاصر، مورد نقد و معارض با قرآن و سیره نبوی است.

استدلال صالحی با استناد به آیه قرآن

صالحی نجف‌آبادی (۱۳۸۲: ۲۳۵) در بررسی این روایت چنین می‌نویسد: «از این نقل معلوم می‌شود امام حسین علیه السلام مخالف سیره رسول خدا رفتار کرده، زیرا رسول خدا کمک فرشتگان را در جنگ بدر پذیرفت و به کمک آنها اسلام را نجات داد؛ ولی برطبق این نقل، امام حسین علیه السلام برخلاف جدش کمک فرشته‌ها را در جنگ نپذیرفت». یعنی صالحی چون نتوانسته گزارش سید بن طاووس در مورد رد همکاری جنیان توسط امام حسین علیه السلام را، موافق قرآن و سیره نبوی بداند، به مردود بودن آن حکم کرده است؛ زیرا که سیدالشهداء علیه السلام را رهروترین مسلمانان نسبت به عمل کرد حضرت رسول می‌داند، و چون

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جنگ بدر از کمک موجودات ماورایی بهره برد و پیروز شد، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نیز نمی‌بایست اگر موجودات مزبور اعلام همکاری کرده باشند، درخواست آنان را رد کند، چراکه با عمل کرد جدش همساز نخواهد بود. بنابراین چنین واقعه‌ای اتفاق نیفتاده است.

صالحی به آیه ۹ سوره انفال استناد می‌کند: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ؛ [به یاد آورید] زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می‌طلبیدید، پس دعای شما را اجابت کرد که من شما را با هزار فرشته پیاپی، یاری خواهم کرد».

صادقی ارزگانی در کتاب *جلوه‌های عرفانی نهضت حسینی* که راجع به آثار معنوی حادثه کربلاست، در پاسخ به نظریه صالحی، ضمن تأیید روایت سید بن طاووس مبنی بر وقوع ملاقات بین امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و موجودات غیبی، نقد صالحی را در هفت قسمت پاسخ می‌دهد که به نظر می‌رسد هریک از آن هفت پاسخ دچار اشکالاتی هستند. در ادامه این پاسخ‌ها مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

بررسی انتقادات صادر شده به نظریه صالحی و بررسی آنها

هریک از انتقاداتی که نویسنده کتاب *جلوه‌های عرفانی نهضت حسینی* به نظریه صالحی دارد، در ادامه جداگانه ذکر و بررسی خواهد شد، آن‌گاه نقد دوم و دیگر نقدهای وی آورده خواهند شد.

نقد اول

صادقی ارزگانی (۱۳۸۸: ۱۵۰) در اولین نقد به نظریه صالحی می‌نویسد: «قیاس کردن زمان و شرایط پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، ناصحیح است». اینکه منظور نویسنده از «ناصرحیح بودن قیاس زمان» این دو معصوم گران‌قدر چیست، مشخص نیست. اگر منظور «وجود تفاوت میان عنصر شخصیتی دشمنان رسول خدا با دشمنان امام حسین» باشد، به این معنا که دشمنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مشرک» بودند ولی دشمنان امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در ظاهر اسلام داشتند، باید گفت که این مورد نمی‌تواند امری باشد که در این زمینه تأثیر

بگذارد. خصوصاً اینکه حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اساساً هرگز با مسلمانان نجنگید که بتوان نحوه مواجهه نظامی ایشان با مشرکان و غیرمشرکان را سنجید و بلکه این امام علی عَلَيْهِ السَّلَام بود که نخستین بار با افرادی مقابله نظامی کرد، که در ظاهر مسلمان بودند. ولی اگر منظور این باشد که شرایط زندگی حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسلمانان آن زمان با شرایط زیست امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در سال ۶۱ هجری تفاوت داشته، پس در این صورت باید گفت که حتی شرایط شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با روز قبل و روز بعد از جنگ در زمان حیات خودش نیز فرق می‌کرد. حتی دومین جنگی که مسلمانان با فاصله یک ساله از جنگ بدر با مشرکان داشتند نیز با نخستین جنگ تفاوت آشکار داشت.

واقعه عاشورا در میان تمام نبردهای صدر اسلام، بیشترین شباهت را با همان نبردی دارد که آیه نهم انفال در شأن آن نازل شده است. توضیح آنکه قرآن می‌فرماید، اساساً تعداد نفرات مسلمانانی که در برابر لشکر ظلم ایستاده‌اند، مهم نیست بلکه آنچه مهم است، خلوص نیت آنهاست: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ * الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ (انفال / ۶۵-۶۶)؛ ای پیامبر، مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از [میان] شما بیست تن، شکیباً باشند بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند، چرا که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند. اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست. پس اگر از [میان] شما یک صد تن شکیباً باشند بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند».

آنچه برای یک فرد موحد معتقد خداجویی که قصد رویارویی نظامی با لشکر باطل را دارد، مهم است تعداد نفرات و مهمات و امکانات نیست بلکه «شکیبایی» است.^۱

۱. البته تعداد نفرات هم مهم است، همان‌طور که در واقعه کربلا، این تعداد نفرات بالای دشمن بود که موجب شهادت سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَام و یارانش شد - چنانکه در ادامه توضیح داده خواهد شد - ولی اولویت و اصالت ندارد.

انسانی که صبر دارد و متکی به نیروی لایزال الهی است و همچنین معتقد است در پس این زندگی، یک زندگی جاودان والا وجود دارد که نعمت‌های موجود در آن، در برابر همین مجاهدت‌های دنیوی‌اش به وی عطا می‌شود، همین بینش او را در استقامت در این نبرد پابرجا خواهد ساخت، به طوری که به فرموده قرآن، «یک» نفر از چنین گروه مقدسی می‌تواند در برابر «ده» تن از افراد باطل پیروز شود و متقابلاً، هرچقدر نیروی ایمان و صبر در این افراد ضعیف شود، به همان موازات قدرت مقابله آنان در برابر جبهه باطل کاهش خواهد یافت. به طوری که در ادامه آیه آمده افراد از این پس نخواهند توانست با نفراتی ده برابر بیشتر از خودشان رویارو شوند، بلکه صرفاً قدرت نبرد با «دو برابر» بیش از خود را خواهند داشت. این روند، در جنگ بدر و احد مشهود است. در جنگ بدر هیچ طمعی برای دسترسی به اموال و غنائم مشرکان وجود نداشت و مسلمانان خالصاً و با ایمان کامل به مصاف شرک آمده بودند. لذا توانستند با لشکری که سه برابر آنان جمعیت داشت (طبری، ۱۳۷۵: ۳/۹۵۷؛ یعقوبی، بی تا: ۲/۴۵)، رویارو و بر آنان پیروز شوند. ولی پس از گذشت یک سال، در جنگ احد دچار شکست شدند و این به خاطر ضعف و طمعی بود که در دل برخی از مسلمانان پدید آمده بود (هاشمی بصری، ۱۴۱۰: ۲/۳۲).

بنابراین نمی‌توان گفت شهید شدن امام حسین علیه السلام در کربلا، باید با جنگ احد مقایسه شود که در آن مسلمانان شکست خوردند، بلکه باید با جنگ بدر قیاس شود که نیروی حق با کمال اخلاص و بدون هیچ‌گونه طمعی برای رسیدن به غنیمت و مال دنیا، به میدان نبرد آمده بودند. حال اینکه در این میان، شهادت نصیب جبهه حق شد و به معنای شکست ایشان نیست. به عبارت دیگر، اینکه در قرآن آمده است: «مؤمنان در صورت شکیبایی و رزیدن می‌توانند ده برابر خود را شکست دهند»، شاید به معنای تعیین دقیق نیروی مؤمنان نباشد و بلکه به منزله تشویق آنان در این زمینه است و چه بسا یکی از همین مؤمنان بتواند با بیست نفر یا حتی بیشتر مقابله کند. یعنی بیشتر از آماري که قرآن بیان فرموده، همان طور که در برهه‌ای از جنگ احد، امام علی علیه السلام و تعداد انگشت‌شماری از مسلمانان به تنهایی در برابر مشرکان پرجمعیت و پرغضب مقاومت کردند و سایر مسلمانانی که عقب‌نشینی کرده بودند وقتی این صحنه را دیدند، به جنگ

بازگشتند (طبری، ۱۹۶۷: ۲/۵۰۸-۵۱۳) و این آمار بیشتر از «یک به ده» بود که قرآن از آن نام برده است. یعنی نه لزوماً مؤمنانِ مخلص و با ایمان کامل که در نبرد حاضر می‌شوند با ده برابر از خود مساوی‌اند و نه مؤمنانی که با طمع غنیمت می‌جنگند، همواره با دو برابر خود یارای مصاف دارند، و این آمار بسته به نیروی افراد، متغیر است. چه بسا مؤمن مخلصی که نتواند حتی با یک نفر برابری کند و فرد کم‌ایمانی که به خاطر برخورداری از نیروی بدنی زیاد، بتواند با «ده‌ها» نفر بجنگد و نه صرفاً با ده نفر که نص قرآن است. همان‌طور که مورخان می‌نویسند، عمرو بن عبدود که مشرک بود، توانایی مقابله با «هزار» نفر را داشت (آیتی، ۱۳۷۸: ۳۹۰). لذا آمار قرآنی مزبور، جنبه تشویقی دارد و درصدد بیان آمار نیست. همان‌طور که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید، اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مشرکان «هفتاد» بار استغفار کند، خداوند آنان را نخواهد بخشید. «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. توبه/ ۸۰». و این به آن معنا نیست که اگر حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مشرکان «هفتاد و یک» بار غفران بطلبد، آنها مشمول بخشش الهی خواهند شد بلکه آیه صرفاً عددی را به عنوان «مبالغه» ذکر فرموده است.

واقعه کربلا در آمار این چنینی نمی‌گنجد و در کمترین آمار، در ازای یک مؤمن مبارز حسینی، چهل یا پنجاه جنگجوی یزیدی اهل باطل قرار داشت (مقرم، ۱۳۸۱: ۱۱۹). این آمار و تقابل این‌گونه با یک گروه چند ده نفره، نه انسانی و شرافتمندانه بود و نه چیزی بود که بتوان مشابهی برای آن در شمار جنگ‌هایی که حق بر باطل پیروز شده‌اند، یافت. یعنی تنها فرقی که جنگ بدر که محل نزول آیه نهم انفال بوده (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴/ ۸۰۷؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۳/ ۱۴۲) با نهضت حسینی دارد، اختلاف بالای دو طرف حق و باطل بوده است. وگرنه در هردوی این نبردها، جبهه حق با تمام اخلاص و معارف والای انسانی حضور داشته است و نه در بدر و نه در کربلا، مطلقاً طمعی برای رسیدن به غنایم جنگی وجود نداشت و امید به شهادت در مؤمنان حاضر در هردو جنگ به شکل چشمگیری و شورانگیزی موج می‌زد (ابن اثیر جزیری دمشقی، ۱۳۸۵: ۴/ ۵۷-۵۸؛ شیخ صدوق، ۱۳۷۶ الف: ۱۵۶-۱۵۷؛ ابن هشام، بی تا: ۱/ ۶۱۵). لذا نه تنها این تفاوت باعث نمی‌شود که بین زمان و شرایط این دو معصوم، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، در این

خصوص تفاوت قائل شد،^۱ بلکه اتفاقاً شبیه‌ترین نبرد میان حق و باطل به جنگ بدر را، می‌توان نهضت حسینی دانست. با توجه به اینکه کمتر نبردی را از زمان وقوع بدر تا عاشورا می‌توان یافت که جبهه حق کاملاً خالی از نفاق باشد.

صالحی نجف‌آبادی (۱۳۸۲: ۲۳۵) در ادامه استدلالی می‌آورد که راه را برای این‌گونه انتقادات می‌بندد: «عمل رسول خدا به حکم آیه لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب/ ۲۱) سرمشق مردم است و امام حسین نیز از هر کسی سزاوارتر است که به سیره آن حضرت عمل کرده و کمک الهی را بپذیرد و اسلام را نجات دهد». یعنی آیه‌ای که می‌فرماید: «رسول خدا برای شما مسلمانان الگوست»، این «الگوگیری» را مختص به زمان و شرایط خاصی نکرده است. بلکه صرفاً برخی موارد خاص هستند که دیگران را در آنها حق تبعیت از پیامبر ﷺ نیست. مانند اینکه یک زن خود را به پیامبر «هبه» کند. قرآن در این مورد می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ... امْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ (احزاب/ ۵۰)؛ ای پیامبر، ما... حلال کردیم... زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد - در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد- [این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه دیگر مؤمنان».

در آیه فوق، قرآن تصریح می‌کند که این‌گونه «هبه»، صرفاً به رسول اختصاص دارد و دیگران نمی‌توانند چنین زنی را حلال بدانند. لذا یقیناً در این مورد، نمی‌توان به آیه «الگوگیری از پیامبر» عمل کرد و هبه زنی را پذیرفت. ولی به نظر می‌رسد در غیر این موارد که مورد تصریح نصوص شرعی نیست، مسلمانان نه تنها «می‌توانند»، بلکه «باید» به سیره آن جناب اقتدا کنند. نکته دیگر این‌که اگر هر مسلمانی با این بهانه که زمان وی و شرایطی که در آن زیست می‌کند با زمان و شرایط پیامبر ﷺ تفاوت دارد، بخواهد از سرمشق‌گیری سیره آن حضرت سرباز زند، دیگر آیه «اسوه حسنه» تقریباً هیچ ظرفی برای تحقق نخواهد یافت و هر بار با بهانه‌ای، از الزام و تکلیف کردن بر مسلمانان بر الگوگیری از سیره محمدی، مورد سرپیچی قرار خواهد گرفت. چرا که حتی امام علی عليه السلام و حضرت

۱. چرا که در اصل قضیه و مصداق قرار گرفتن برای آیه نهم انفال، اشتراک وجود دارد.

فاطمه علیها السلام نیز، که پاره‌های تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و معاصر با ایشان بودند، شرایط متفاوتی با آن حضرت داشتند، چه رسد به مسلمانانی که صدها و هزاران سال بعد از ایشان به دنیا آمده و خواهند آمد.

نقد دوم

صادقی ارزگانی (۱۳۸۸: ۱۵۰) در نقد دیگری می‌نویسد: «روایاتی که جریان آمدن فرشته‌ها و جنیان را مطرح کرده، ناظر به آن است که آنها برای «نجات جان» امام حسین آمده بودند تا ایشان را از خطر کشته شدن حفظ کنند؛ درحالی که در جنگ بدر و امثال آن، فرشتگان مأمور کمک جهت «پیروزی» پیامبر بودند، نه حفظ جان پیامبر». صحیح نیست که نویسنده میان «پیروزی پیامبر» و «حفظ جان ایشان» تفاوت می‌گذارد و سخنی نیست که بتوان برای آن مؤیدی یافت. اساساً قابل تصور نیست که شخصی مأمور به کمک‌رسانی به فردی دیگر باشد، ولی صرفاً در «رسیدن وی به پیروزی» چنین مأموریتی داشته باشند، نه در حفظ جان وی. چراکه متبادر از مفهوم «کمک کردن به یک انسان» و بلکه مشخص‌ترین مصداق این امر، حفظ جان اوست. ثانیاً باید پرسید، منظور نویسنده از جنگ‌های «امثال» جنگ بدر چیست؟ با توجه به اینکه دقیقاً در نبرد بعدی پس از بدر، یعنی احد، مسلمانان متحمل شکست شدیدی شدند. یعنی حتی جنگی که نهایتاً با فاصله یک سال از جنگ بدر واقع شده نیز، مانند آن نبوده است. پس ایشان باید دقیقاً تعیین می‌کرد که کدام یک از جنگ‌ها، «امثال» جنگ بدر است و اینکه دقیقاً در کدام یک از جنگ‌ها لشکر حق پیروز خواهد شد. ولی اگر منظور این باشد که در جنگ بدر، مسلمانان کاملاً با خلوص نیت و بدون ذره‌ای طمع نسبت به مال دنیا و غنیمت در این جنگ شرکت جستند، پاسخ آن سابقاً گذشت که اتفاقاً واقعه کربلا با نیم قرن فاصله از بدر، شبیه‌ترین جنگ‌ها به بدر است و یاران امام مطلقاً آمیدی حتی به زنده ماندن خود نداشتند و همگی منتظر شهادت بودند، چه رسد که امید رسیدن به غنیمت را داشته باشند و به خاطر آن امام علیه السلام را تنها بگذارند.

نقد سوم

صادقی ارزگانی (۱۳۸۸: ۱۵۰) در سومین نقد به نظریه صالحی می‌نویسد: «خداوند از

امام حسین به عنوان یک تکلیف نخواستہ بود کہ از فرشته‌ها کمک بگیرد و خود را نجات دهد، تا کسی نپذیرفتن کمک فرشتگان از سوی امام را مخالف با خواست خدا تلقی کرده و از این راه بخواهد آن روایت را مورد تردید قرار دهد؛ بلکه برابر همان روایاتی کہ قبلاً اشاره شد، امام در پذیرش کمک فرشته‌ها و انتخاب راه شہادت، آزاد گذاشته شده بود، ولی به دلایلی کہ بر ما نہفته است، راه شہادت را برگزید و کمک فرشته‌ها را نپذیرفت.»

اینکہ نویسندہ در جایی کہ از استدلال بازمی‌ماند، آن را به «دلایلی کہ بر ما نہفته است» ارجاع می‌دهد، کاری علمی نیست. شبیہ به تمثیلی کہ قرآن بیان می‌فرماید، مبنی بر اینکہ انسان‌های متکی به دلایل غیر علمی، ہرگاہ نوری جلوی چشمشان ببینند، حرکت می‌کنند ولی آنگاہ کہ نور را گم کردہ و راه را تاریک می‌بینند، توقف می‌کنند «كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوَافِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا، بقرہ/ ۲۰». یعنی مادام کہ دلیل آن مسئلہ برایشان مشخص باشد، بہ آن استدلال می‌کنند، ولی وقتی دلیل را نیافتند، بہ دیگر استدلالات منطقی متکی نمی‌شوند و در همان جا توقف می‌کنند تا همان استدلال بہ شکلی ادامہ راہ را برایشان بنماید.

حقیقت این است کہ امام علیه السلام صرفاً مکلف بود در برابر حکومت یزید بایستد و با وی بیعت نکند. حال در این میان، شہادت یا زندہ ماندن، امری است کہ در ادامہ مشخص می‌شد و اساساً مجاہدان راہ خدا بہ این اہمیت نمی‌دهند کہ زندہ می‌مانند یا شہید خواهند شد. همان طور کہ در قرآن آمدہ است:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ (توبہ/ ۱۱۱)؛

در حقیقت خدا از مؤمنان، جان و مالشان را بہ [بہای] اینکہ بہشت برای آنان باشد، خریدہ است؛ همان کسانی کہ در راہ خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند.»

یعنی برای مؤمن مجاہد و مبارز در راہ خدا، اولویت ندارد کہ حتماً کشته شود یا حتماً زندہ بماند، بلکه براساس آن چارچوب منطقی-الہی ای کہ برای خود ترسیم کردہ و

به تبع همان، تشخیص داده که حضور در برابر دشمنان دین و مبارزه با آنها، اولویت دارد و لازم است، دیگر به ادامه و نتیجه مبارزه خود کاری ندارد و بقیه کار را به خدا می سپارد. خداوند نیز وعده نداده که مؤمنان در نبردهایی که با باطل دارند، لزوماً زنده بمانند یا حتماً به شهادت برسند، بلکه این ها بستگی به شرایط و حالاتی است که هر جنگی بنا به اقتضای خود، نتیجه مخصوص به خود را دارد.

دیگر آنکه ادعای وی مبنی بر «خداوند از امام حسین علیه السلام به عنوان یک تکلیف نخواستہ بود که از فرشته ها کمک بگیرد و خود را نجات دهد»، با پاسخ پیشین، مبنی بر اینکه رسول خدا الگوی همه مسلمانان و در همه اعمال است - مگر آن عملی که با دلیل قطعی خارج باشد - و امام حسین علیه السلام نیز بنا به اقتدا به جد بزرگوارش از این عمل پیروی کرده، نقض می شود. همه مجاهدان راه خدا می توانند و بلکه لازم است در تمام مقابله هایی که با سپاه باطل دارند، از خداوند کمک بخواهند؛ حال خدا خود صلاح می داند که به چه وسیله ای آنان را ظفر دهد، یا جانشان را در برابر بهشت، خریداری کند. ولی این چیزی از وظیفه مؤمنان نمی کاهد و آنان لازم است خود را از مرگ عمدی برهانند.

نقد چهارم

ناقد در ادامه چنین می نگارد: «مگر همه اسرار عمل کرد انسان کامل برای آن نویسنده محترم معلوم و مکشوف است که به همان آسانی، پذیرش آن روایات را مساوی با تعارض میان عمل کرد رسول خدا و امام حسین علیه السلام تلقی می کند، در حالی که هزاران اسرار نهفته در نحوه عمل کرد انسان کامل وجود دارد که بردیگران پوشیده است؟ بنابراین اگر امام حسین علیه السلام کمک فرشته ها را نپذیرفت، شاید اسرار آن را به کسی نگفت و یا گفت ولی ثبت نشد، و یا ثبت شد ولی به دست آیندگان نرسید و صدها احتمال دیگر. لذا از یک فرد محقق بسیار شگفت آور است که با آن مسائل عمیق و پیچیده، آن گونه ساده و سطحی برخورد نماید و با طرح چند برداشت غلط، آن روایات را نادرست بداند» (صادقی ارزگانی، ۱۳۸۸: ۱۵۰-۱۵۱).

اینکه نویسنده هر جا که از استدلال بازماند، چنین مطرح کند که: «اسرار آن بر ما نهفته است»، و با این استدلال در صدد نقد کسانی باشد که با عنایت به نص قرآن و

منطق سلیم، گزارش‌های رسیده از عاشورا را تحلیل و غربال می‌کنند، کاری غیرعلمی است. صالحی با عنایت به دلایلی که خود آنها را منطقی و دقیق می‌داند به تحلیل وقایع ثبت شده در مورد حماسه امام حسین علیه السلام می‌پردازد. نه وی و نه ناقد، از دل امام علیه السلام و اسرار کربلا و وقایعی که ثبت نشده یا ثبت شده ولی به دست آیندگان نرسیده، علم ندارند. لذا اینکه یک محقق با عنایت به اموری که «شاید» ثبت شده باشد و «شاید» از اسرار باشد، درصدد باشد که دلایل روشن و شفاف و متکی به نصوص شرعی را نقد کند و تکیه‌اش نیز بر اخباری باشد که تحلیل و بررسی آنها، خود اول راه است و نمی‌توان در وهله اول با تکیه بر آنها یک روند شفاف و غیرمتکی بر «شاید»‌ها و امور نهفته و مخفی را زیر سؤال برد، دور از انتظار است.

اگر بتوان این مسئله را در قالب مثالی تبیین و تشریح کرد، می‌توان چنین گفت، شخص با استناد به منطق و نصوص صریح دینی که می‌فرمایند: «هر انسانی باید نسبت به اجرای عدالت و مقابله در برابر ظلم اقدام کند»، گزارشی تاریخی مبنی بر عدم ایستادگی یکی از رهبران دینی در برابر ظالمان را، مورد نقد قرار داده و آن گزارش را غیرمعتبر می‌شمارد. ولی شخص دیگری که به آن گزاره تاریخی به نحوی تعلق خاطر دارد، نقد مزبور را ناوارد خوانده و چنین ادعا می‌کند که: «شاید آن رهبر دینی در کار خود مأموریتی اسرارآمیز و رسالتی نهفته داشته باشد، که بر ما پوشیده است». در صورتی که این نحوه ورود کردن به مواجهه با گزارش‌های تاریخی و منوط کردن آنها به اسرار و امور غیبی، منطق ورزی و اصالت تعقل را در برخورد با اخبار و وقایع تاریخی، کم‌رنگ می‌کند. درست است که انسان‌های کامل در کارهای خود اسراری دارند که به دلایلی از بازگو کردن آنها برای مردم معذورند، ولی این دلیل نمی‌شود که مردم در هر جا که منطق خود را در تعارض با آن گزارش تاریخی ببینند، آن را به «اسرارآمیز بودن» آن کار و کم بودن علم خود گره بزنند. به عبارت دیگر، مردان الهی گرچه از اسرار و رموز و غیبات بهره دارند «فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ. جن ۲۶-۲۷»، ولی نه روند زندگی متدینانه خویش را با این اسرار می‌آمیزند، و نه مردم را درگیر اسرار خود می‌کنند و بلکه با آنان به شکلی کاملاً شفاف و روشن برخورد کرده و از آنها می‌خواهند که هر روایتی را که

معارض با قرآن ببینند، رد کنند. همان طور که از امام صادق علیه السلام نقل شده «كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُؤَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ، فَهُوَ زُخْرُفٌ» (کلینی رازی، ۱۴۲۹/۱: ۱۷۳/۱، ح ۲۰۵)؛ هر سخنی که با قرآن موافقت نداشته باشد، صرفاً ظاهری زبینه دارد ولی از باطن تهی است». لذا این نقد نیز نمی تواند به نظریه صالحی، وارد باشد.

نقد پنجم

صادقی ارزگانی (۱۳۸۸: ۱۵۱) نقد را این گونه ادامه می دهد: «بزرگان دقیق و نکته آموزی چون سید بن طاووس مگراز جریان آمدن فرشتگان به کمک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پذیرفته شدن نصرتشان از سوی آن حضرت آگاه نبوده اند، تا این گونه روایات، یعنی آمدن فرشته ها به کمک امام حسین علیه السلام، را در تعارض با عمل کرد رسول تلقی کنند و نقل نمایند؟».

باید از ناقد پرسید، بزرگان نکته آموزی چون صالحی مگراز تطبیق آیات با گزارش های صادر شده در مورد جریان کربلا آگاه نبوده اند که این گونه صالحی را به بی خبری از پیام قیام امام حسین علیه السلام متهم می کند؟ این نحوه ورود کردن به نقد مواضع دیگران، هیچ پشتوانه علمی ندارد و به نظر می رسد نویسنده فوق مطمئن بوده که سید بن طاووس واقعه کمک فرشتگان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در جنگ بدر، با کمک جنیان به امام حسین علیه السلام در کربلا تطبیق کرده و به هر دلیلی آنها را با هم معارض ندانسته است. هر کس به منطق خود مکلف است و باید بر اساس چیزی که خود آن را صحیح و روشن می داند، تدین بورزد. نباید در این راه فهم خود را به فهم کسانی گره بزند که به هر حال نه از اشتباه مصون اند و نه اطمینانی وجود دارد که آنان بر تمام نصوص دینی تسلط داشته اند و از رهگذر همین «تسلط کامل» نیز آن دسته نصوص را متعارض با یکدیگر ندانند. سید بن طاووس در هیچ جا از این تعارضات سخنی نگفته و دیگران نیز مکلف به ظاهر امر هستند و از نیت وی اطلاعی ندارند. گرچه صالحی نیز از خطا مصون نیست، ولی وی ادعای خود را، مبتنی بر دلیل و برهان آورده است. یعنی آنچه در اینجا موضوعیت دارد، «شخص» نیست، بلکه «دلیل» است، ولی ناقد مزبور استدلال خویش را بر ذهنیت سید بن

طاووسس وابسته دانسته و «شخص محور» شده است و این نمی‌تواند با ادعای صالحی برابری کند. از طرفی معلوم نیست چرا ناقد، فهم سید بن طاووس را بر فهم صالحی ترجیح می‌دهد و تصور می‌کند چون این اشکال به ذهن سید نرسیده، پس اساساً آن اشکال وارد نیست. اگر این نقد وارد باشد، پس دیگر نمی‌توان هیچ روایتی را با قرآن تطبیق و در صورت وجود تعارض میان آنها، آن روایت را رد کرد؛ چرا که این شائبه به وجود خواهد آمد که آیا محدثانی همچون کلینی و صدوق که حدیث معارض با قرآن را در اثر خود آورده‌اند، متوجه این تعارض نبوده‌اند و این فقط ما هستیم که متوجه این ناهمخوانی میان این دو گزاره می‌شویم؟!

نقد ششم

صادقی ارزگانی (۱۳۸۸: ۱۵۱) در نقد ششم خود می‌نویسد: «غیر از این مسئله، در موارد دیگر روش و نحوه عمل معصومان در بسیاری از موارد به دلیل اقتضای زمان و مانند آن متفاوت بوده است. آیا نویسنده محترم می‌تواند آن موارد را نیز متعارض پنداشته و مستندات آنها را مورد تردید قرار دهد؟».

باید دانست، هزار خبر ضعیف نیز اگر در جایی جمع شوند، هرگز نخواهند توانست یکدیگر را تقویت کنند، بلکه یک خبر ضعیف صرفاً توسط خبر «صحیح» تأیید می‌شود؛ ولو آن خبر صحیح، یک مورد باشد. لذا اگر منظور وی این باشد که در ده‌ها مورد دیگر نیز روایت شده که اهل بیت علیهم‌السلام عمل کردی «اسرار آمیز» داشته‌اند و اگر صالحی به آنها برمی‌خورد، همان‌ها را نیز مورد نقد قرار می‌داد، باید گفت که آن ده‌ها روایت، همه باید در فضایی کاملاً بی‌طرف و غیرجانبدارانه، بررسی سندی و محتوایی شوند و نمی‌توان به بهانه اینکه یک نقل تاریخی، ده‌ها مشابه تاریخی دیگری نیز دارد، آن را تأیید کرد. چون همه آن نقل‌های مشابه نیز در بررسی سندی و محتوایی، با همین روایت در یک درجه هستند و بر آن اولویت ندادند تا بتوانند آن را تقویت کنند.

حتی اگر در یک روایت صحیح‌السند و صریح‌الدلالة، اثبات شود که امام علیه‌السلام کاری اسرار آمیز انجام داده و حکمت آن بر دیگر انسان‌ها نامشخص است، باز این ربطی به این

گزارش سید ندارد و آن در جای خود صحیح است ولی نمی‌تواند این را تصحیح کند. اصل اینکه ائمه علیهم‌السلام بر اسرار واقف بوده‌اند، قابل انکار نیست، ولی نمی‌توان به این بهانه، تمام اخبار مبهم و مشکوک را صححه داد. از باب نمونه، اگر حدیث دستور داده باشد که انسان باید تمام افراد مسن را احترام بگذارد، شخص نمی‌تواند با استناد به این دلیل، به کسی که در مسن بودنش شک دارد، احترام کند، بلکه ابتدا باید با دلایل قطعی، اثبات شود که آن انسان «مسن» است، آنگاه به آن دستور مزبور، استناد و او را احترام نماید. در اینجا نیز نویسنده فوق ابتدا باید اثبات کند که این گزارش واقعاً صحیح است و چنین مکالمه‌ای واقعاً میان سیدالشهداء علیه‌السلام و جنیان اتفاق افتاده، بعد از آن است که می‌تواند با استناد به این دلیل که «ائمه از اسرار آگاهند»، صحت آن گزارش را اعلان کند، نه اینکه در هر نقل کم‌اعتباری، با استناد به دلیل فوق، آن را صححه بیخشد.

نقد هفتم

صادقی ارزگانی (۱۳۸۸: ۱۵۱) در آخرین نقد می‌نویسد: «در قرآن کریم به صراحت آمده که حضرت موسی اسرار عمل کرد یکی از اولیای الهی به نام خضر را درک نمی‌کرد تا سرانجام خود خضر حکمت کارهای خود را برای او بیان کرد. شگفت‌آور است کسی توقع داشته باشد همه اسرار عمل کرد ولی الهی مثل امام حسین علیه‌السلام را کشف کند، و هر جا نیز برایش قابل قبول نبود، به بهانه‌های مختلف در مستندات مسئله تردید کند.»

در پاسخ به این نقد می‌توان گفت، صالحی به یکی از گزارش‌های عاشورا رسیده و آن را با آیه‌ای از قرآن تطبیق کرده و از این رهگذر، آن روایت را مردود دانسته است و کاری هم به باطن قضیه و اسرار الهی و رازهای نهان قضیه ندارد. یعنی اساساً انسان‌ها در مقام این نیستند که هنگام مواجهه با یک روایت قابل تأمل یا یک عمل کرد ابهام‌انگیز، به هر ترتیبی نسبت به توجیه آن و مشروعیت‌تراشی برای آن اقدام کنند. داستان موسی و مرد دانا هم که گرچه در جای خود مفصلاً بحث شده (نک. میلان نورانی، ۱۴۰۱: ۱۰۹)، به اختصار می‌توان گفت اساساً از این داستان نمی‌توان استفاده فقهی-عقیدتی کرد. اینکه یک انسان، کودکی نابالغ را به جرم آنکه بعدها قرار است والدین خود را به انحراف

بکشاند، به قتل برساند، هم در آیین یهود و هم در شرع اسلام ممنوع است. یعنی همان خدایی که به موسی علیه السلام دستور داده با آن مرد دانا همراه شود، همونیز دستور به ممنوعیت قتل بی گناهان داده است. جالب اینکه علی رغم آنکه هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم امام علی علیه السلام، به سعد بن ابی وقاص بابت تولد فرزندش و آینده جنایت باروی هشدار داده بودند (شیخ صدوق، ۱۳۷۶: ب: ۱۳۴) ولی نه خود با استناد به داستان موسی علیه السلام و مرد دانا و قتل کودک به جرم منحرف شدن وی در آینده، به یارانشان دستور قتل ابن سعد را دادند و نه مسلمانان، چنان فکری به ذهنشان خطور کرد.

حقیقت این است که داستان موسی علیه السلام و مرد دانا درصدد بیان این نبوده که انسان‌ها هرگاه با عملی که در مخالفت صریح با شرع است مواجه شدند، به آن اعتراض نکنند و آن را به محدود بودن درک خود حواله دهند، بلکه درصدد این بوده که افراد از قضاوت زود و بی جا خودداری و در آن مطالعه و تعمق کنند، آنگاه اگر عمل مزبور را در مخالفت با منطق و شرع یافتند، آن را محکوم کنند. کار صالحی نیز از همین باب بوده است. یعنی وی «به محض» برخورد با روایت «جنیان»، آن را رد نکرده است، بلکه با نصوص قرآنی و منطق خویش و آنچه از روایات صحیح دریافته، به مصاف گزارش‌های نقل شده در مورد واقعه کربلا رفته و هر گزارشی را که با منابع مزبور مخالف یافته، رد کرده است. یعنی آن نقدی که به موسای نبی در جریان همراهی ایشان با آن مرد دانا وارد بود، به نظریه صالحی وارد نیست، چراکه موسای نبی بدون تحقیق و به صورت شتاب زده قضاوت کرده بود.

نقد‌های هفت گانه نویسنده کتاب جلوه‌های عرفانی به نظریه صالحی، مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت. همچنین موردی که می‌بایست متذکر شد، این است که نویسنده محترم، نام و مشخصات کتاب صالحی را که نسبت به نقد آن اقدام کرده، در کتاب‌نامه تحقیق خود ننوشته و مشخص نیست که ایشان از کدام نسخه آن کتاب استفاده کرده است.

دورنمای مسئله

گفتمان غالب بر این باور است، که امام حسین علیه السلام عمداً خود را در معرض شهادت

قرار داد تا از این طریق اسلام زنده بماند و از این رهگذر هرگونه گزاره‌ای که دلالت بر نجات جان امام علیه السلام از شمشیر یزیدیان داشته باشد توسط این گفتمان، رد یا توجیه می‌شود. مشخص نیست که اگر امام علیه السلام زنده می‌ماند، لزوماً اسلام نابود می‌شد تا از این طریق بتوان گزاره‌های مزبور را بر همان اساسی که باور افراد حکم می‌کند، تنظیم کرد. به عبارت دیگر، لزوماً معلوم نبود که احیای مجدد اسلام، منوط به «ریخته شدن خون» حضرت باشد، بلکه قدر مسلم این بود که احیای اسلام منوط به «قیام و عدم بیعت» آن وجود گرامی با موجودی مانند یزید بود، چه امام علیه السلام در این راه شهید شود یا زنده بماند. همان‌طور که قرآن بین این دو امر را، کاملاً برابر می‌داند: «فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ».

رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام علی و امام حسن علیهما السلام در جنگ‌های بسیاری علیه باطل شرکت کردند و اهمیت حضور ایشان در آن نبردها نیز به گونه‌ای بود که اگر آنان شرکت نمی‌کردند، بعید نبود اصل اسلام از بین برود. ولی آن سه بزرگوار در هیچ یک از آن جنگ‌ها به «شهادت» نرسیدند ولی باز اسلام باقی ماند. اما امام حسین علیه السلام در جنگی که علیه باطل شرکت فرمود و در صورت عدم حضور ایشان در آن مبارزه، اصل اسلام نابود می‌شد، به شهادت رسید و باز هم اسلام باقی ماند. یعنی اینکه مبارزه راه خدا به شهادت برسد یا زنده بماند، هم به مصلحت الهی و هم به قدرت ظاهری و تعداد نفرت و دیگر مؤلفه‌های ظاهری جبهه حق منوط است، ولی آنچه که اصل برپایی یا نابودی خیمه اسلام به آن وابسته است، به «قیام» و «حضور» مؤمنان و صالحان در نبرد علیه باطل و «عدم بی‌تفاوتی» ایشان در مقابل جنایات جبهه باطل است. لذا امام حسین علیه السلام نیز همان راهی را رفت که جد و پدر و برادر گرامی‌اش رفته بودند. حال آن سه بزرگوار در جنگ‌ها زنده ماندند و شهید نشدند و شهادتشان به دلایلی غیر از حضور در جنگ بوده، ولی سیدالشهداء علیه السلام در جنگ به لقای معبود شتافت. لذا نمی‌توان به قطع ادعا کرد که حتماً باید حضرت در کربلا به «شهادت» می‌رسید تا اسلام زنده می‌ماند.

صحبت در این نیست که جنیان واقعاً به کمک امام علیه السلام شتافته‌اند یا خیر، تا بتوان در مورد آن مفصلاً مباحثه و مناظره کرد؛ چه اینکه این جنیان، در جنگ احد که مسلمانان متحمل شکست سختی شدند و حمزه سیدالشهداء به خاک شهادت افتاد و حتی

بدنش پاره‌پاره شد، یا در جنگ صفین که به سرخوردگی مسلمانان تحت ولایت امام علی علیه السلام و حکمیت باطل منجر شد، یا در جنگ موته که برادر امام علی علیه السلام و دیگر مسلمانان گران‌مایه در محاصره رومیان افتادند و مظلومانه و غریبانه به شهادت رسیدند، یا در جریان صلح تحمیلی بر حضرت مجتبی و تحویل خلافت به شام، یا در صدها و هزاران نبرد بین حق و باطل در طول تاریخ، هیچ حضور ملموسی نداشته‌اند و حق در برخی از آن‌بردها به سختی شکست خورده ولی در برخی دیگر نیز ظفریافته است. فقط در جریان کربلاست که سخن از جنیان به میان می‌آید. لذا به نظر می‌رسد ماجرای ارادت‌ورزی این موجودات به امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، از قبیل ده‌ها نقل غیرمعتبری باشد که افراد به اغراض گوناگون به واقعه انسان‌ساز قیام امام علیه السلام افزوده باشند و جریان مزبور صحت نداشته باشد. اینکه در قرآن از جنود نامرئی صحبت شده «وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا. توبه / ۴۰» می‌تواند مصادیق زیادی داشته باشد و در هر نبردی که بین حق و باطل صورت گرفته، ظاهر شود و نمی‌توان منظور از آن را دقیقاً «جنیان» دانست.

نتیجه

بررسی نظریه صالحی مبنی بر تعارض داشتن رد اعلام همکاری جنیان با سیدالشهداء علیه السلام در کربلا، با سیره رسول صلی الله علیه و آله مبنی بر قبول کمک نیروهای غیبی الهی در جنگ بدر و مطالعه‌ای در نقدهای صادر شده به این نظریه از مباحث مورد مطالعه نوشتار حاضر بود. نخستین نقد این بود که زمان و شرایط رسول صلی الله علیه و آله با زمان امام حسین علیه السلام تفاوت داشته است. پاسخ آنکه اگر در عدم الگوگیری از سیره محمدی، صرف «تفاوت داشتن شرایط و زمان» ملاک باشد، پس حتی جنگ احد هم که تنها یک سال پس از جنگ بدر به وقوع پیوست، با بدر قابل قیاس نخواهد بود، چون مسلمانان احد، روحیه مسلمانان بدر را نداشتند؛ و از قضا این یاران امام حسین علیه السلام در کربلا بودند که شباهت کامل با مخلصان بدر داشتند. اشکال دوم این بود که در جنگ بدر فرشتگان مأمور پیروزی رساندن به پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، نه حفظ جان ایشان. ولی این نقد وارد نیست و نمی‌توان تصور کرد که کسی نیت یاری‌رسانی به کسی را داشته باشد، ولی زنده ماندن آن

شخص برایش اهمیت نداشته باشد. در نقد سوم چنین ادعا شد که امام حسین علیه السلام بنا به دلایلی که بر انسان های عادی نامعلوم است، بین کشته شدن و قبول کمک جنیان، گزینه اول را انتخاب کرد. نویسنده همین سخن را به شکلی دیگر در نقد چهارم نیز بیان و ادعا کرد که اسرار کارهای امام علیه السلام بر دیگران نامشخص است و افراد عادی نمی توانند با علم ناقص خود آن را نقد و بررسی کنند. در صورتی که امامان علیهم السلام گرچه به امور اسرارآمیز علم دارند، ولی نمی توان هر گزارش تاریخی ای را به صرف اینکه عقل انسان معمولی از درک آن عاجز است، تلقی به قبول کرد. چه، از همین رهگذر ممکن است گزارش های دروغین بسیاری وارد جوامع حدیثی شود. اشکال بعدی این بود که چرا این مسئله به ذهن ابن طاووس نرسیده بود. در حالی که معلوم نیست سید از چه چارچوبی برخوردار بوده تا با عنایت به آن چارچوب، چنین نتیجه گیری کرده باشد که تعارض مزبور وارد نیست. ضمن اینکه هر انسانی به منطق خود مکلف است و البته همین منطق را بایستی با نصوص معتبر و صحیح، هدایت نماید. همچنین گفته شد که در موارد دیگری نیز ممکن است تعارضاتی میان سیره معصومان علیهم السلام وجود داشته باشد، در این صورت آیا می توان همه آنها را کنار گذاشت؟ پاسخ این است که آنچه اولویت دارد، نصوص صریح و منطق سلیم است. تمام گزارش های تاریخی نیز خود را باید با این دو تطبیق دهند. اینکه ده ها و صدها روایت از این دست وجود دارد، نباید انسان را در راهی که خود صحیح می داند، دچار تردید کند. ضمن اینکه اگر معصوم در برهه ای از زمان، کاری اسرارآمیز انجام دهد و همان نیز با روایت صحیح السند اثبات شود، دلیل نمی شود که تمام اخبار وارده از این دست را تلقی به قبول کرد بلکه باید همه آنها دقیقاً موشکافی و بررسی شوند. ناقد در واپسین نقد خود، به داستان موسی علیه السلام و مرد حکیم اشاره کرد و چنین نتیجه گرفت که موسای نبی چون به کارهای اسرارآمیز آن حکم دانا خرده گرفت، مورد توبیخ قرار یافت. در صورتی که داستان مزبور در صدد رساندن این پیام بود که انسان ها بایستی به صورت «عجولانه» قضاوت کنند، نه اینکه حتی بعد از بررسی داستان و یافتن تعارض آن با قرآن و سیره محمدی، باز هم از قضاوت کردن در مورد آن خودداری کنند. لذا داستان «مکالمه جنیان با امام حسین» که در مقتل ابن طاووس آمده،

دچار تردیدهایی جدی است و نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

منابع

- قرآن کریم، با ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- آیتی، محمد ابراهیم (۱۳۷۸ ش)، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، دانشگاه تهران.
- ابن اثیر جزیری دمشقی، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد (۱۳۸۵ ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر.
- ابن طاووس، سید علی بن موسی (۱۳۴۸ ش الف)، آهی سوزان بر مزار شهیدان: ترجمه الهوف، ترجمه سید احمد فهری زنجانی، تهران، انتشارات جهان، چاپ اول.
- ابن طاووس، سید علی بن موسی (۱۳۴۸ ش ب)، الهوف علی قتلی الطفوف، تهران، انتشارات جهان.
- ابن هشام، ابومحمد عبدالملک (بی تا)، السیرة النبویة، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، بیروت، دارالمعرفة.
- تابان، جعفر و دیگران (۱۳۹۷ ش)، «وضعیت کافران و مجاهدان و پاداش شهدا و آثار و عوامل پیروزی در جنگ بدن: از منظر قرآن و روایات»، کنفرانس ملی علوم اسلامی و پژوهش‌های دینی.
- ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ ق)، الکشف والبیان: عن تفسیر القرآن، تحقیق ابومحمد بن عاشور و دیگران، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- روحی برندق، کاووس و سید ابوذر نجیبی (۱۴۰۱ ش)، «چگونگی تمثیل فرشتگان با تأکید بر رویکرد قرآنی»، فصل نامه پژوهش نامه معارف قرآنی، شماره ۴۹، دوره ۱۳.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۷۶ ش الف)، الامالی، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، تهران، انتشارات کتابچی.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۷۶ ش ب)، الامالی، تهران، انتشارات کتابچی.
- صادقی ارزگانی، محمد امین (۱۳۸۸ ش)، جلوه‌های عرفانی نهضت حسینی، قم،

- بوستان کتاب مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۸۲ش)، شهید جاوید: حسین بن علی به ضمیمه اسناد ساواک، تهران، انتشارات امید فردا.
- طبرسی، امین‌الدین ابوعلی فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع‌البیان: فی تفسیر القرآن، تحقیق فضل‌الله یزدی طباطبایی - سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات ناصرخسرو.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۷۵ش)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۹۶۷م)، تاریخ الطبری: تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث.
- کلینی رازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، الکافی، تحقیق پژوهشگران بخش احیای تراث مرکز تحقیقات دارالحدیث، قم، سازمان چاپ و نشر مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث.
- لعل شاطری، مصطفی و دیگران (۱۳۹۷ش)، «بررسی تطبیقی تصاویر جنیان حاضر در کربلا در کتب چاپ سنگی عصر ناصری با روایات اسلامی: مطالعه موردی طوفان البکاء»، دوفصل‌نامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، شماره ۲۲، دوره ۲۸.
- مقرر، سید عبدالرزاق بن محمد (۱۳۸۱ش)، مقتل الحسین، ترجمه محمد مهدی عزیزاللهی کرمانی، قم، نوید اسلام.
- میلان نورانی، محمد جعفر (۱۴۰۱ش)، «بررسی واقعی بودن قصص قرآنی: با تأکید بر داستان موسی و مرد دانا»، فصل‌نامه علمی نسیم کوثر، سال دوم، شماره ۴، بهار.
- هاشمی بصری، محمد بن سعد (۱۴۱۰ق)، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب بن جعفر بن وهب واضح الکاتب العباسی (بی‌تا)، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دارصادر.